

فصلنامه محیط راهبردی

سال پنجم، شماره ۱۶، پاییز ۱۴۰۰

مقاله پژوهشی، صفحه ۶۵ تا ۸۸

خاورمیانه و افزایش ظرفیت سیاسی

سعید غلامی^۱ و سهیلا منصوری قوام‌آبادی^۲

پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۷/۲۲

دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۵/۱۷

چکیده

در منطقه خاورمیانه بسته بودن فضای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ... و همچنین عدم توجه به نیازهای مردم توسط دولت و نظام سیاسی و مستقل بودن نظام سیاسی از مردم، باعث عدم وابستگی دوطرفه مردم و نظام سیاسی و بیگانه شدن مردم از دستگاه حکومتی شده است که این امر باعث آسیب‌پذیری نظام سیاسی در بلندمدت خواهد شد. برای ایجاد وابستگی دوطرفه باید به فرایند پذیرش درخواست‌ها و به اصطلاح تبدیل پوسته خشک فرایند حل کردن درخواست‌ها، به یک ماشین نرم توسط نظام سیاسی که باعث وابستگی هرچه بیشتر ملت (جمعیت) به عنوان یکی از ارکان مهم تشکیل نظام سیاسی خواهد شد، توجه کرد؛ اما با توجه به فرایند دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در این منطقه و همچنین وجود عنصری به نام عربیسم و قوم‌گرایی، چگونه می‌توان به درخواست‌های ملت پاسخ داد؟ در این مقاله سعی بر این است که چگونگی فرایند پاسخ‌گویی تقاضاها و غلبه بر بحران‌های منطقه‌ای و مداخله فرامنطقه‌ای که بر سیاست حکومت‌های منطقه خاورمیانه تأثیرگذار است، بررسی شود.

کلیدواژه‌ها: نظام سیاسی، سیستم عرضه و تقاضا، امنیت خاورمیانه، مداخله قدرت‌های بزرگ، قوم‌گرایی.

۱. کارشناسی ارشد رشته مطالعات منطقه ای گرایش خاورمیانه دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول).

politicgholami@gmail.com

۲. کارشناسی ارشد رشته مطالعات منطقه ای گرایش خاورمیانه دانشگاه علامه طباطبایی (ره).

s.gavam66@chmail.ir

مقدمه

هرچند از حیث تئوریک و بر اساس اندیشه سیاسی لیبرال-دموکراسی، مردم‌سالاری و حق تعیین سرنوشت یکی از اصول و مبانی اصلی و کلیدی جوامع مدرن به شمار می‌رود، اما برگزاری چنین اندیشه‌ای در حوزه تمدنی غرب و سایر مناطقی که در نقطه مقابل این حوزه تمدنی قرار می‌گیرند، دو سرنوشت متفاوت پیدا می‌کنند. خاورمیانه یکی از همان مناطقی است که در آن شعار غربی دموکراسی‌سازی یا به تعبیر دقیق‌تر، مردم‌سالاری دچار مصلحت‌اندیشه‌های سیاسی - امنیتی گشته است. این مصلحت‌اندیشی سیاسی، به‌نوعی بیانگر همپوشانی میان ایالات‌متحده با منافع رژیم‌های اقتدارگرا و محافظه‌کار خاورمیانه است. به دیگر سخن، به همان نسبت که منافع رژیم‌های اقتدارگرا با لزوم مهار و محو حرکت‌های مردمی در خاورمیانه پیونده خورده است، به همان نسبت منافع ایالات‌متحده نیز با موضوع پیشگیری از روی کارآمدن جریان‌ات و گروه‌های سیاسی ضد غربی - ضد آمریکایی از دل حرکت‌های مردمی در ارتباط است. بر این اساس اصولاً ایالات‌متحده از ابتدای تعیین رویکردها و استراتژی‌های خاورمیانه‌ای خود، همواره از دموکراسی و دموکراسی‌خواهی به‌عنوان ابزاری سیاسی در جهت تأمین منافع محافظه‌کارانه خود بهره جسته است.

در فضای جنگ سرد، حفظ ثبات و امنیت سیاسی دولت‌ها و کشورهای خاورمیانه در تقابل با ایده‌های انقلابی کمونیستی به اولویت اول و واشنگتن در راهبرد خاورمیانه‌ای تبدیل شده بود و هرگونه تحول حرکت‌های انقلابی در گفتمان سیاست خارجی آمریکا با دریافت برچسب کمونیستی، نفی و طرد می‌شد (سلیمانی، ۱۳۹۱: ۹۴). با پایان جنگ سرد، سیاست حفظ وضع موجود جای خود را به‌نوعی مهندسی وضعیت جدید به‌وجودآمده در راستای تأمین منافع تنها ابرقدرت، یعنی آمریکا داد. آغاز جنگ خلیج فارس و حمله آمریکا به عراق در دهه ۱۹۹۰ میلادی را آغاز سیاست‌های جدید آمریکا در قبال منطقه، پس از تحولات نظام بین‌الملل، می‌دانند. زمانی که آمریکا سیاست‌های خود در نظام تک‌قطبی را بر مبنای اصول هژمونی یا به تعبیری صلح آمریکایی^۱ تنظیم و تعقیب می‌نمود، خاورمیانه یکی از اولویت‌های

استراتژیک این کشور معرفی شد. از یک سو دستیابی به غنی‌ترین منطقه جهان از نظر دارا بودن ذخایر زیرزمینی در راستای منافع این کشور و از سوی دیگر ضرورت تأمین امنیت تولید، عرضه و فرایند انتقال انرژی به‌عنوان وظیفه یک هژمون در قبال متحدان و سایر کشورهای نظام بین‌الملل، حضور آمریکا در فرایند تحولات خاورمیانه را به امری محتوم بدل ساخت. واقعه ۱۱ سپتامبر انگیزه و بهانه لازم را برای ظهور و تعقیب این اعتقاد مذهبی - سیاسی توسط رهبران آمریکا به وجود آورد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۱۶۸). حمله به افغانستان و دستیابی به موفقیت‌هایی مقطعی در این کشور بیش‌ازپیش طیف فکری مذکور را در آمریکا بی‌باک ساخت و همین عامل سبب شد تا حمله به عراق با هدف اعلامی مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی و در راستای ساختن کشوری دموکراتیک و پایبند به اصول حقوق بشری «بر مبنای تعاریف غربی» به‌عنوان الگویی در خاورمیانه در دستور کار قرار گیرد (Mearsheimer, 2001: 27). تعقیب سیاست‌های اشاعه دموکراسی در خاورمیانه به‌سرعت زمینه تضعیف دولت‌های مرتجع عرب را فراهم می‌کرد و با گسترش انتقادات در منطقه، این سیاست تنها در قبال دولت‌های مخالف با سیاست‌های آمریکا تعقیب شده و متحدان آمریکا در خاورمیانه از این قاعده مستثنا شدند. برای نمونه می‌توان به رویکرد ایالات متحده در قبال خیزش‌های مردمی در بحرین و عربستان اشاره کرد. ایالات متحده پس از خیزش‌های مردمی منطقه در رویداد بحرین، در تنگنای سختی قرار گرفته است. آمریکا سرمایه‌های قابل توجهی در بحرین دارد (به‌عنوان نمونه استقرار ناوگان پنجم در بحرین) و دارای روابط نزدیکی با حکومت محافظه‌کار و اقتدارگرای آل خلیفه است. از آن مهم‌تر واشنگتن روابط حساس و مهمی با ریاض دارد و نمی‌خواهد روابط این دو کشور آسیب ببیند، زیرا هرگونه چالش با این کشور منافع واشنگتن را با خطر مواجه خواهد کرد (دارمی، ۱۳۹۱: ۲۲۰). بر این اساس، دولت آمریکا همواره موضعی مبهم و دوگانه در قبال کشورهای متحد و همسو با خود اتخاذ کرده است. در این راستا، به‌عنوان نمونه از یک سو، واشنگتن نگرانی‌های خود را از نظم و قانون بحرین و هراس خود را از مداخله بالقوه ایران بیان کرده است؛ چراکه در چهارچوب اصلاحات سیاسی و اعطای حقوق شهروندی مدعی برقراری دموکراسی و آزادی‌های سیاسی در منطقه است و از سوی دیگر،

حمایت خود را از پادشاهی و نخست‌وزیر انتخابی نیز اعلام کرده است (دارمی، ۱۳۹۱: ۲۲۱) که نشان از پارادوکس پایبندی واقعی آمریکا به اصول آزادی و دموکراسی و حق تعیین سرنوشت بوده است. در یک کلام، در نظر آمریکایی‌ها، اهتمام به نقش مردم تا جایی اعتبار دارد که منتهی به روی کار آمدن اسلام‌گرایان ضد غربی و ضد آمریکایی نشود.

از حیث دسته‌بندی ژئوپلیتیکی، خاورمیانه پس از تشکیل دولت رژیم صهیونیستی، همواره به دو محور سازش و مقاومت نه‌تنها در موضوع مناقشه رژیم صهیونیستی و فلسطین، بلکه تقریباً در تمامی مسائل تقسیم شده است. ایران به‌عنوان کشوری کانونی در اتحاد با سوریه، حزب‌الله، حماس و عراق در دوران پس از سرنگونی رژیم بعث، محور مقاومت را تشکیل داده است. در محور سازش نیز، کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، اردن و مصر در اتحاد با آمریکا قرار داشتند. ایالات متحده آمریکا که برخلاف راهبردهای اصلاحی ناقص خود به موفقیت‌چندانی در راستای افزایش نفوذ خود یا تضعیف رقبای دشمنانش در خاورمیانه دست نیافته است، همواره روابط خود با متحدان دیرینه‌اش در منطقه را تقویت و با ابزارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی در راستای حفظ نظم موجود در خاورمیانه تلاش کرده است. بی‌تفاوتی نسبت به ساختارهای اقتدارگرای عرب در منطقه از جمله عربستان سعودی، مصر، یمن و سایر کشورهای اقتدارگرای محافظه‌کار، چشم‌پوشی از نقض حقوق بشر در این کشورها، تلاش برای دامن زدن به اختلافات میان موافقان و مخالفان و ایجاد بلوکی برای مقابله با کشورهای مخالف آمریکا از مهم‌ترین سیاست‌های آمریکا در سال‌های اخیر بوده است.

طرح خاورمیانه بزرگ آمریکایی به علت توجه عملی، به لزوم تضعیف استبداد به‌عنوان ریشه تروریسم، تقویت آزادی و دموکراسی منتهی شد که از طریق سازوکار انتخابات وارد قدرت سیاسی شده و قدرت گرفتند؛ در این زمان بود که دولت آمریکا از فاز نرم‌افزارانه خاورمیانه بزرگ به فاز سخت‌افزارانه آن گذار کرده است (سلیمانی و قاسمی، ۱۳۹۳: ۴۸).

تضاد میان آرمان‌گرایی ویلسونی (حمایت از آزادی‌های اساسی به‌خصوص آزادی سیاسی و حق مشارکت سیاسی در قالب حق انتخاب و تغییر رهبران از طریق سازوکارهای

دموکراتیک) و محافظه‌کاری (حمایت از رژیم‌های سلطنتی همسو با آمریکا) است که لاینحل ماندن این تضاد عدم تعهد عملی واشنگتن به اعمال اصلاحات سیاسی در کشورهای غیردموکراتیک خاورمیانه (به‌خصوص خاورمیانه عربی) مندرج در طرح خاورمیانه بعد از ۲۰۱۱ میلادی را به‌خوبی نشان می‌دهد. در عوض مردم‌سالاری در رویکرد انقلابی جمهوری اسلامی (به معنای حق تعیین سرنوشت سیاسی مردم خاورمیانه) و نیز طرح خاورمیانه اسلامی مدنظر نظام ج.ا.ا، همواره مورد تأکید و تصریح بوده است و این قضیه خود را در قالب حمایت از جنبش‌ها و حرکت‌های ضد استبدادی و ضد دیکتاتوری در خاورمیانه در سال‌های بعد از انقلاب و به‌ویژه در حمایت از مسئله بیداری اسلامی یا قیام‌های مردمی اخیر از ۲۰۱۱ میلادی به بعد نشان داده است. راهبرد واکنشی واشنگتن به بیداری اسلامی در خاورمیانه عربی بر هدایت و کنترل قیام‌های مردمی با هدف روی کار آوردن رهبران همسو و یا دست‌کم جلوگیری از روی کار آمدن اسلام‌گرایان و رهبران انقلابی و مردمی صورت گرفته است (سلیمانی، ۱۳۹۱: ۱۱۲).

چهارچوب نظری

تئوری محرومیت نسبی برای تبیین منشأ بحران‌های اقتصادی، سیاسی-اجتماعی به کار گرفته می‌شود. محرومیت به معنای شرایط نابرابری است که برای اجزای یک جامعه به وجود آمده است؛ یعنی اینکه بخش‌هایی از یک جامعه در مقابل دیگر بخش و یا بخش‌ها، از امتیازات کمتری برخوردارند و یا به‌طورکلی از امتیازات محرومند. در این صورت بخش‌های محروم، احساس سرخوردگی و محرومیت نموده و این احساس محرومیت منشأ رفتارهای اعتراضی و گاه همراه با خشونت می‌باشد. در واقع می‌توان گفت محرومیت نسبی یک وضعیت ذهنی و روانی است که تحت تأثیر اختلاف درک‌شده میان دو متغیر دیگر؛ یعنی انتظارات ارزشی (خواسته‌های افراد) و توانایی‌های ارزشی فرهنگی (داشته‌های افراد) قرار دارد. محرومیت اجتماعی-فرهنگی در کسب منزلت، مشارکت در گروه‌های مختلف غیرسیاسی جامعه و اعتماد و اطمینان به یکدیگر از دیگر متغیرهایی است که در نظریه محرومیت نسبی جای گرفته است. حال اگر آن دسته از مناصب دولتی و نظامی سطح بالا را که جمعیت زیادی را

در این جوامع از آن‌ها محروم کرده‌اند به این محرومیت‌ها اضافه نماییم، اعتراضات، پرخاشگری‌ها و شورش‌های بیشتری را در این جوامع مشاهده خواهیم نمود. در نظام‌های مدرن کارکرد دولت‌ها در راستای کاستن از محرومیت‌ها و تأمین رفاه کل طبقات جامعه است. در سیستم‌های سنتی اقتدارگرا نه تنها کاستن از محرومیت‌ها را در وظایف ساختاری خود به درستی تعریف ننموده‌اند بلکه ضعف مدیریتی آن‌ها باعث محرومیت قشرهای مختلف جامعه شده و خود این دولت‌ها تبدیل به مهم‌ترین عامل محرومیت می‌گردند. بسیاری از اندیشمندان نظریه محرومیت- پرخاشگری (خشونت) سعی نموده‌اند تا از سطح پرخاشگری فردی گذشته و به سطح اجتماعی آن بپردازند و بیشتر اجتماعی شدن پرخاشگری را مورد بررسی قرار دهند. آن‌ها اظهار می‌دارند که وجود ناکامی‌های گسترده، ریشه بسیاری از منازعات اجتماعی است. آن‌ها همچنین معتقدند زمانی که پرخاشگری صورت می‌گیرد ممکن است که از هدف اصلی خود منحرف گردد و یا تغییر شکل دهد و یا به تعویق افتد و یا به نحو دیگری تغییر یابد. خشونتی که حادث می‌شود می‌تواند پاسخی در مقابل محرومیتی باشد که از طرف نظام در قدرت تحمیل می‌شود و یا بر اثر شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به وجود آمده است. بروز اعتراض، اولین مرحله است و سپس نارضایتی سیاسی و در نهایت به عمل خشونت‌آمیز علیه بازیگران و یا نظام حاکم تبدیل می‌شود. زمانی که حکام سیاسی و یا کل نظام سیاسی از نظر مردم عامل محرومیت شناخته شوند، آنگاه خشونت جمعی، شکل سیاسی گرفته و پرخاشگری منبعث از سرخوردگی معطوف به ضربه زدن علیه منبع محرومیت می‌شود (ساجدی، ۱۳۹۲: ۵-۴).

الف: چالش‌های اساسی و ایدئولوژی‌های مهم در خاورمیانه

خاورمیانه، در یک قرن گذشته، عرصه چالش، تقابل، هم‌سویی و هماهنگی هویت‌ها و قدرت‌های گوناگون منطقه‌ای بوده است. انواع گرایش‌ها و مکاتب سیاسی و اجتماعی، در این منطقه بروز و ظهور یافته است. مشکل اساسی آن‌ها، چگونگی اداره جامعه، حفظ ارزش‌ها و پیشرفت است. مسلمانان در برخورد با جوامع اروپایی، به شکل‌های گوناگون

متوجه پیشرفت آن‌ها و عقب‌ماندگی جهان اسلام شدند. نجیب عیسی با اشاره به بحران روشنفکری در جهان عرب می‌نویسد: «بحران فرهنگ و روشنفکری در جهان عرب، بخشی از بحران فراگیر و کهن است. من این بحران راه توسعه می‌دانم» (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۵۱).

اکنون مسئله این است که چگونه روابط مردم و نظام سیاسی می‌تواند بهبود یابد؟ جهان عرب برای رسیدن به جامعه‌ای آباد و پیشرفته، با مسائل و چالش‌های بنیادی متعددی روبه‌روست و هر یک از جریان‌های فکری و سیاسی، ناگزیر به تأمل و تفکر در مورد آن‌ها و ارائه راه‌های مناسب در این زمینه هستند. قدرت و هویت در جهان عرب، در تعامل کنشگران با این مسائل و چالش‌ها شکل گرفته، متحول شده و قوام می‌یابند. این مسائل و چالش‌ها را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱. عقب‌ماندگی و بحران توسعه

چالش‌های بنیادی جوامع عربی، مقابله با عقب‌ماندگی جامعه است. اغلب این جوامع، از نظر شاخص‌های توسعه انسانی، اقتصادی و سیاسی، در وضعیت مناسبی قرار ندارند. گزارش برنامه توسعه سازمان ملل، نشان می‌دهد شاخص‌های توسعه در میان کشورهای عربی بسیار متفاوت است. در طی چهار دهه گذشته، برخی کشورها راه توسعه را در پیش گرفته و در این راه موفق بوده‌اند و برخی دیگر، به‌رغم بهبودی نسبی، جزو کشورهای توسعه‌نیافته به شمار می‌آیند (UNDP, 2011: Arab States). در همین حال، پیشرفت در برخی کشورهای جهان عرب، موجب تشدید بحران توسعه در جوامع عقب‌مانده نیز شده است. اگر مردمان این کشورها تا دیروز خود را با اروپا مقایسه می‌کردند، اکنون وضعیت خود را با همسایگان عرب خویش مقایسه کرده و بر عقب‌ماندگی خود بیشتر تأسف می‌خورند (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۵۲).

زمامداران و جریان‌های فکری و سیاسی این کشورها، در ترسیم راه بروزرافت از عقب‌ماندگی، ناکام بوده و در طراحی نظام اقتصادی، بین نظام‌های مبتنی بر بازار آزاد، توسعه از بالا و نظام‌های اقتصادی متمرکزگرا، در نوسان بوده‌اند. هرکدام از اقتصادهای آزاد و دولتی، طرفداران خود را در جهان عرب دارند. با وجود این، بین دولت‌های عربی صاحب منابع

بزرگ نفت که به‌طور عمده در حاشیه خلیج فارس قرار دارند با دولت‌های غیرنفتی عربی، تفاوت اساسی وجود دارد. درآمدهای کلان نفتی برخی از کشورهای منطقه و روی کار بودن دولت‌های رانتیر، بر پیچیدگی عرصه اقتصادی جهان عرب افزوده است. در دهه‌های گذشته، اقتصاد این منطقه، طیفی از نظام‌های معطوف به مدرنیزاسیون دولت‌سالار تا رانتیرسم نفتی و اتکا به کمک‌های خارجی را در برمی‌گرفت و با روی کار آمدن هرکدام از جریان‌های سیاسی، نظام اقتصادی نیز دچار تغییرات اساسی می‌شد. موفقیت هرکدام از گفتمان‌ها در عرصه اقتصادی می‌تواند به تقویت موقعیت آن‌ها در عرصه سیاسی منجر شود و شکستشان، راه را برای بهبود جایگاه گفتمان‌های رقیب فراهم می‌سازد (هینوش، ۱۳۹۰: ۴۹).

۲. نظام سیاسی و مسائل دولت‌سازی

دولت‌های ملی در اروپا، زاده اجماع نیروهای اجتماعی برای تأمین امنیت و اداره امور جامعه بوده است. در جهان عرب، دولت ملی برخلاف الگوی رایج شکل‌گیری دولت‌های ملی به وجود آمده است. این دولت‌ها نتوانسته‌اند میان ارزش‌های سنتی و مدرن پیوند برقرار سازند و در عمل بین دولت‌های پیشامدرن و مدرن در نوسان هستند. برخی از آن‌ها به‌سوی مدرن شدن گام برداشته و با مشکلات دوره گذار روبه‌رو هستند و برخی، در دوره پیشامدرن مانده و ناگزیر به تحمل فشار نیروهای مدرن می‌باشند. در این فرایند، دولت‌ها کارگزارانی جدا از متن جامعه نیستند. آن‌ها خود به موضوع و میدان تعارض گروه‌ها، اقوام، اندیشه‌ها و روشنفکران تبدیل شده‌اند (همان، ۱۳۹۰: ۴۹).

۳. مداخله خارجی و بحران حاکمیت

شکل‌گیری دولت ملی در جهان عرب، محصول مداخله خارجی است. قبل از جنگ جهانی اول، این منطقه بخشی از امپراتوری عثمانی بود که با شکست در جنگ، جریان استقلال‌طلبی در منطقه شکل گرفت و با شکست قدرت‌های اروپایی در جنگ دوم جهانی، شتاب یافت و به تدریج، دولت‌های کنونی جهان عرب ظهور یافتند (Sheehi, 2004). مداخله قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در جهان عرب، همچنان و به شیوه‌های مختلف ادامه دارد و یکی از

مسائل و چالش‌های اساسی این جوامع است. شکل‌گیری دولت ملی در این منطقه، با نفی سلطه عثمانی‌ها شروع و با استعمارزدایی تکامل یافته است. همچنین، تولد ناقص دولت و حاکمیت ملی، موجب تداوم بحران‌های دامنه‌دار و بروز جنگ‌های بین‌دولتی و در نتیجه، تداوم حضور مستقیم و غیرمستقیم قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای در جهان عرب شده است.

۴. منازعه اعراب و رژیم صهیونیستی

یکی از پیامدهای مداخلات قدرت‌های بزرگ در این منطقه، شکل‌گیری رژیم صهیونیستی است. رژیم صهیونیستی، تنها تهدید امنیتی اعراب نیست و تنها مسئله فلسطینی‌ها به شمار نمی‌آید. شکل‌گیری این رژیم با تحقیر هویت عربی و اسلامی ملل منطقه همراه بوده و به سه جنگ در این منطقه منجر شده است. در ادبیات سیاسی، از این بحران با عنوان منازعه اعراب و رژیم صهیونیستی یاد می‌شود. این موضوع نوعی مسئله جمعی برای اعراب و مسلمانان به حساب می‌آید که به موضوعی مسئله‌ساز تبدیل شده است. در طی چند دهه گذشته، تلاش برای یافتن راه‌حلی برای این بحران، عنصر شکل‌دهنده و قوام‌بخش به جریان‌ات سیاسی و اجتماعی جهان عرب بود و هرکدام از آن‌ها، ناگزیر به اتخاذ موضع و یافتن راه‌حلی برای آن هستند.

۵. ایدئولوژی

در خاورمیانه و به‌صورت خاص، در جهان عرب، در پاسخ به مسائل و معضلات سیاسی - اجتماعی فوق، ایدئولوژی‌ها و مکاتب مختلفی شکل گرفته است. جریان‌های سیاسی و فکری تلاش می‌کنند پاسخی مناسب و مفید به این مسائل را ارائه کنند. این ایدئولوژی‌ها و مکاتب را می‌توان در قالب چهار ایدئولوژی سیاسی مهم یک قرن اخیر، یعنی ناسیونالیسم، سوسیالیسم، لیبرالیسم و اسلام سیاسی قرار داد. در طی بیش از پنج دهه گذشته، آن‌ها درصدد ارائه راه‌حلی برای برون‌رفت از این مسائل و معضلات بوده و هرکدام، در دوره‌ای و کشوری، جایگاه برتر یافته و به قدرت یا گفتمان مسلط جامعه تبدیل شده و تلاش کرده‌اند نشان دهند در برخورد با مسائل و معضلات سیاسی - اجتماعی جامعه، راه‌حل‌های مفیدتر و

مؤثرتری ارائه می‌دهند. این مکاتب، در برخورد با مسائل و مشکلات جوامع عرب، رویکردهای متفاوتی در پیش گرفته و بر موضوعات و مبانی متفاوتی تأکید می‌کنند. سنت‌گرایی در برابر نوگرایی، اسلام‌گرایی در برابر عرفی‌گرایی، بومی‌گرایی در برابر بین‌الملل-گرایی، ملی‌گرایی در برابر عرب‌گرایی و اقتدارگرایی در برابر دموکراسی‌خواهی، دوگانه‌هایی هستند که تاکنون، در نشان دادن تفاوت‌ها و تمایزات جریان‌ات سیاسی و فکری جهان عرب، نقش بسیار برجسته‌ای داشتند.

۶. سوسیالیسم و بعثی‌گرایی

سوسیالیسم و بعثی‌گرایی، یکی از مهم‌ترین مکاتب سیاسی جهان عرب در دوره پس از جنگ جهانی دوم به شمار می‌رود که در برخی از کشورها به ایدئولوژی حکومتی تبدیل شده و در تحولات منطقه، در دهه‌های گذشته، نقش مهمی ایفا کرده است. ناصر در مصر، معمر قذافی در لیبی، حافظ اسد در سوریه، صدام حسین در عراق و حیدر ابوبکر العطاس در یمن جنوبی، زمامدارانی بودند که به سوسیالیسم گرایش داشته و در دوره زمامداری خود، روابط نزدیکی با بلوک شرق برقرار کردند. سوسیالیسم در این کشورها با سوسیالیسم در بلوک شرق تفاوت داشت و با ملی‌گرایی و عرب‌گرایی ترکیب شده بود. آن‌ها در عرصه داخلی، به دنبال راهکارهای سوسیالیستی برای حل مسائل و مشکلات اجتماعی-اقتصادی و در روابط خارجی، در پی برقراری روابط نزدیک با کشورهای سوسیالیستی بودند. در جهان عرب نیز این کشورها درصدد تشکیل دولتی واحد برآمدند که به نتیجه نرسید. شکست مصر در جنگ ۱۹۷۳ میلادی و عدم پشتیبانی بلوک شرق از دولت‌های چپ‌گرای عربی، نقطه عطفی در کاهش نفوذ این تفکر در جهان عرب به شمار می‌آید (MEQ, 1996: 93-94). با رشد اسلام سیاسی، نفوذ آن نیز در خاورمیانه رو به ضعف نهاد و در نهایت، با فروپاشی شوروی، سرنگونی رژیم‌های صدام حسین و معمر قذافی، این مکتب موقعیت خود را به‌طور کامل از دست داد و در حال حاضر، دولت بشار اسد تنها بازمانده این نوع گرایش سیاسی در جهان عرب است.

۷. قومیت و ناسیونالیسم

ملی‌گرایی و عرب‌گرایی، دو ایدئولوژی قدیمی و قدرتمند در خاورمیانه بودند که در ابتدا، دست به دست هم داده و با عثمانی‌گری مبارزه می‌کردند و از سوی قدرت‌های اروپایی نیز تبلیغ و ترویج می‌شدند. بعد از جنگ جهانی دوم، آن‌ها به نیروی برای مقابله با مداخله قدرت‌های مداخله‌گر غربی تبدیل شدند (Eppel, 1998: 227-250).

در عین حال، با خروج تدریجی دولت‌های غربی از منطقه و تشکیل دولت‌های ملی در درون سرزمین‌های عربی و اسلامی، ملی‌گرایی در تعارض با عرب‌گرایی قرار گرفت. جهان عرب، در نتیجه تحولات قرن بیستم، به کشورهای مختلفی تقسیم شد و هرکدام از دولت‌های ملی، به‌عنوان مهم‌ترین کارگزاران ملت‌سازی، عناصر تشکیل‌دهنده دولت ملی را تقویت نموده و به تقویت مبانی ملی‌گرایی در داخل کشور اقدام کردند. به این ترتیب، در دوره جدید، ملی‌گرایی با عرب‌گرایی در تعارض قرار گرفت و عملاً به نیروی معارض در جامعه عرب تبدیل شد (Haeri, 2003: 47).

ملی‌گرایی و عرب‌گرایی، دو ایدئولوژی متعارض و پرجاذبه‌ای هستند که تاکنون، تأثیرات قابل توجهی را در تحولات جهان عرب گذاشته‌اند. در همین حال، احتمال می‌رود در سایه تحولات جدید در جهان عرب، ترکیب جدیدی از همکاری میان عرب‌گرایی و ملی‌گرایی بروز یابد (Andoni, 2011: 26).

۸. اسلام‌گرایی

اسلام، دین غالب مردم منطقه خاورمیانه است و در ابعاد و سطوح گوناگون حیات آن‌ها، جاری و ساری است. با وجود این تا سه دهه پیش، اسلام حضور چشم‌گیری در عرصه سیاسی و حکومت‌داری نداشت. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اسلام سیاسی وارد مرحله جدیدی شد. حکومت‌های سلطنتی منطقه و گفتمان سوسیالیسم در قالب‌های ناصریسم و بعثیسم، با رقیبی جدی و ریشه‌دار روبه‌رو شده و به چالش کشیده شدند. اسلام منبع هویتی بومی و مردمی است که با افکار و عقاید مردم این منطقه پیوند عمیق، تاریخی و همه‌جانبه دارد. اسلام سیاسی به شکل برجسته‌تری دارای لایه‌ها و خرده‌گفتمان‌های متعددی

در درون خود است که در صورت ناکامی یکی، می‌تواند در شکل دیگری، ایدئولوژی خود را بازتعریف و بازسازی کند (یزدانفام، ۱۳۹۰: ۵۶).

ب: لیبرالیسم

آخرین ایدئولوژی هویت‌ساز در جهان عرب، لیبرالیسم است که برخلاف اسلام‌گرایی، ریشه در سنت‌های قدیمی این منطقه ندارد، اما حاملان بیرونی آن، نقش اساسی در شناخت هویتی جهان عرب بازی کرده و در فعال‌سازی آن نقش کلیدی داشتند. به صورت تاریخی، عمده هویت‌های عربی در غیریت با غرب شکل گرفته و بازتعریف شده و به مرور فرایند این غیریت‌سازی و باورهای لیبرالی وارد جوامع عربی شده است. توسعه سریع برخی از کشورهای عربی، ناتوانی ایدئولوژی‌های رقیب در کشورهای عربی خارج از حوزه خلیج-فارس، تسلط گفتمان لیبرالی در بلوک غرب و رشد طبقه متوسط تاجری و تحصیل کرده در جهان عرب، عوامل مؤثر در افزایش نفوذ این ایدئولوژی در جهان عرب هستند. در این منطقه، باورهای لیبرالی با حکومت‌های سلطنتی و جمهوری‌های مادام‌العمر از یکسو و ایدئولوژی‌های اسلام‌گرایی و سوسیالیسم، از سوی دیگر، در تعارض قرار گرفته و آن‌ها را به چالش می‌کشد.

ج: ظهور و افول گفتمان‌ها و هویت‌ها در جهان عرب

تحولات سال ۲۰۱۱ میلادی در جهان عرب، نشان می‌دهد گفتمان‌های حاکم در این جوامع قادر به ارائه پاسخ‌های منطقی و متقاعدکننده به مسائل جامعه و پرسش‌های دیگر گفتمان‌ها نیستند و زمان تحول در گفتمان‌ها و چهارچوب‌های مفهومی فرارسیده است. جهان عرب دچار بحران عمیق هویتی شده و آشوب‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، این جوامع را در بر گرفته است. گفتمان‌های حاشیه‌ای، عرصه را برای گفتمان‌های مسلط محدود کرده و مبانی و کارآمدی آن‌ها را در عرصه اجتماعی به چالش کشیده‌اند. اکنون، دوره تغییر و تحول در میان گفتمان‌ها و درون آن‌هاست و کارگزاران تلاش می‌کنند از طریق مفصل‌بندی و تعیین

هویت‌ها با گفتمان‌های آلترناتیو، هویت‌ها و معانی اجتماعی خود را بازسازی کنند. نگاهی به اجزا، نمادها و نشانه‌های گفتمانی و هویتی در عرصه اجتماعی جهان عرب، خطوط صورت‌بندی‌های گفتمان‌ها و هویت‌های جدید در جهان عرب را نشان می‌دهد و روند تحولات آتی این منطقه را تصویر می‌کند. ضدیت‌ها در جهان عرب، فرایندی از ساخته‌شدن را آغاز کرده‌اند. در این فرایند، گفتمان‌ها و هویت‌های مسلط به زیر کشیده شده و هویت‌هایی برکشیده خواهند شد که ممکن است به گفتمان مسلط در این جوامع تبدیل شوند (همان، ۱۳۹۰: ۵۷-۵۶).

د: گفتمان اقتدارگرایی و دموکراسی خواهی

قبل از تحولات بهار عربی، اغلب نظام‌های سیاسی حاکم در جهان عرب، استبدادی بودند. برخی از آن‌ها نظام‌های استبدادی سنتی و عده‌ای، نظام‌های استبدادی با گرایش‌های مدرن به شمار می‌آمدند که اغلب، اقتدارگرا بودند. نظام‌های سیاسی سنتی جهان عرب، به‌طور عمده در حاشیه خلیج فارس هستند و به دلیل برخورداری از درآمدهای کلان نفتی یا حضور رهبران توسعه‌گرا و بین‌الملل‌گرا، سازشی عملی میان سنت‌های جامعه و الزامات و زیرساخت‌های مدرن ایجاد کرده و به مرحله بالاتری از توسعه دست یافته‌اند. آن‌ها درآمدهای جامعه را افزایش داده و رفاه بسیار زیادی را برای مردم خود فراهم آورده‌اند. مشروعیت این نوع از دولت‌های عربی، چه در داخل و چه در جامعه بین‌المللی، به حدی است که مخالفان نتوانسته‌اند به شکل ملموسی از آن‌ها مشروعیت‌زدایی کرده و به بسیج توده‌های ناراضی دست بزنند. تنها مورد استثنا، بحرین است که در آن نیز مشکل نه به کارکرد دولت، بلکه به توزیع ناعادلانه قدرت سیاسی برمی‌گردد.

دولت‌های اقتدارگرای جهان عرب، اغلب فاقد درآمدهای کلان نفتی هستند. در این کشورها، در دوره پس از جنگ جهانی دوم، اندیشه‌های مدرن بیش از دولت‌های سنتی حوزه خلیج فارس رشد یافته و به بروز و شکل‌گیری دولت‌های مدرن منجر شده است. ملی‌گرایی، سوسیالیسم و جمهوری خواهی، در این کشورها سابقه بیشتری دارد.

مصر، الجزایر، لیبی، سوریه، عراق و یمن، نمونه برجسته دولت‌های عربی مدرن و اقتدارگرا به شمار می‌آیند که در دهه‌های گذشته، با ایدئولوژی سوسیالیسم، بعثی‌گرایی، ملی‌گرایی، عرب‌گرایی و انقلابی‌گری، کوشیدند به مسائل این جوامع در زمینه مداخله نیروهای خارجی، عقب‌ماندگی جامعه، تأمین حقوق فلسطینی‌ها و احیای هویت عربی، پاسخ دهند. شکل دادن به دولت مدرن و به‌طور عمده عرفی، وجه مشترک همه این کشورهاست. سنت استبدادی، عقب‌ماندگی سیاسی-اجتماعی، فقدان جامعه مدنی قدرتمند و نقش نظامیان در شکل دادن به قدرت در دهه‌های گذشته، به شکل‌گیری دولت‌های اقتدارگرا در این جوامع منجر شد. دولت‌های شکل‌گرفته، از نظر ایدئولوژیکی، اساساً ملی‌گرا بودند و در دوره‌ای به عرب‌گرایی و سوسیالیسم متمایل شدند. آن‌ها دولت مدرن و قدرتمند متکی بر ارزش‌های قوی عربی را راهی برای برون‌رفت از عقب‌ماندگی می‌دانستند (Sheehi, 2004).

دولت‌های اقتدارگرا، از چند جهت با جریان‌های اسلامی این جوامع مشکل داشتند. نخست، آن‌ها را مانعی در برابر پیشرفت خود می‌دیدند. دوم، اسلام‌گرایان با تکیه بر ارزش‌ها و سنت‌های اسلامی، رقیبی جدی برای دولت‌های حاکم بودند و بالاخره، ارزش‌های اسلامی با اندیشه و ایدئولوژی چپ‌گرایانه آن‌ها یا حامیان خارجی‌شان ناسازگار بود. البته، بخشی از سنت‌های اسلامی که مانع رژیم‌های اقتدارگرا نبودند، به تدریج مورد استقبال قرار گرفتند و به نظام بازتولید ارزش‌های حاکم اضافه شدند (Lahoud and Johns, 2005:180).

دولت‌های اقتدارگرای عرب، به دلیل ایجاد دولتی بسته، ناکارآمد و فاسد، بزرگ‌ترین ضربه را به گفتمان حاکم و فرهنگ عمومی مردم این کشورها زده و بیشترین فرصت را برای رشد گفتمان‌های رقیب فراهم آوردند. در مرحله شعار، نفی دولت استبدادی و فاسد، عامل پیوندزنده همه مخالفان در جهان عرب است. همه جریان‌های اعتراضی در همه کشورهای عربی، در نفی دولت‌های استبدادی و بسته اتفاق نظر دارند. جز مورد بحرین که ویژگی‌های خاص خود را دارد، در بقیه کشورها، نارضایتی از دولت و فقر و فساد گسترده سیاسی و اقتصادی، عامل اساسی در بروز بهار عربی به شمار می‌آید (کریان، ۱۳۹۰).

در بهار عربی، مهم‌ترین شعار، نفی دولت حاکم است که با «ارحل» و «اسقاط» مشخص می‌شود. سرنگونی دولت‌های اقتدارگرا در جهان عرب، به‌ویژه مصر، نشان‌دهنده افول جایگاه گفتمان اقتدارگرایی در این منطقه است و سرنگونی دولت معمر قذافی، به ظاهر، پایانی بر باسابقه‌ترین آن‌هاست. در عین حال، نحوه سقوط آن و ضعف گسترده جامعه مدنی در جهان عرب و نفوذ فرهنگ اقتدارگرایی در این جوامع که در جریان سرنگونی معمر قذافی نمود برجسته‌ای داشت، نشان می‌دهد اقتدارگرایی به‌سادگی مغلوب دیگر گفتمان‌ها نشده و برای طولانی‌مدت از صحنه سیاسی جهان عرب بیرون نخواهد رفت.

در وضعیتی که اقتدارگرایی در حال افول است، گفتمان‌های اسلام‌گرایی و دموکراسی‌خواهی، در حال رقابت و بازمفصل‌بندی عناصر گفتمانی خود هستند تا بتوانند با مقاومت اندک و حمایت بازیگران بیشتر، به جایگاه هژمونی دست یابند. به‌رغم اینکه شعارهای ایجابی معترضین بسیار کم و محدود است، اما اغلب ناظران بر این باورند که در بهار عربی، دو گفتمان اسلام‌گرایی و دموکراسی‌خواهی، با گرایش‌های مختلف، از گفتمان حاشیه‌ای به گفتمانی تحول‌ساز و تأثیرگذار تبدیل شده و بیشترین نقش را در روند سرنگونی حکومت‌های این کشورها ایفا می‌کنند. آن‌ها به ضدیت با نظام‌های استبدادی، فاسد و ناکارآمد حاکم در این جوامع برخاسته و با بهره‌گیری از دال‌های شناور، اجزای گفتمان خود را گسترش می‌دهند تا بتوانند گروه‌ها و افراد بیشتری را به‌سوی خود جذب کنند و در فرایند تغییر موقعیت گفتمانی، با مخالفت کمتری روبه‌رو شوند (Harfouch, 2011).

به‌رغم ضرورت وجود ایدئولوژی بسیج‌کننده در انقلاب‌ها، در بهار عربی، ایدئولوژی‌های تندرو، یکی از بازیگران مهم تحولات به‌شمار می‌آیند. دولت‌های اقتدارگرای این کشورها، اعتبار ایدئولوژی‌های ملی‌گرا و سوسیالیست را از بین برده‌اند. ایدئولوژی اسلامی تک‌رو نیز می‌تواند به بروز ترس و وحشت در میان بازیگران مؤثر بین‌المللی منجر شود و آن‌ها را به حمایت از دولت‌های استبدادی مصمم سازد. از این‌رو، کمتر مورد استقبال قرار گرفته و در بهار عربی نتوانست نقش سابق خود در انقلاب‌های

اجتماعی را ایفا کند. در همین حال، حضور پررنگ جوانان آشنا به فضای جدید جهانی در بهار عربی، وجود فقر و فساد از یکسو و ناتوانی ایدئولوژی‌های حاکم در برخورد با مسئله عقب‌ماندگی این جوامع، از سوی دیگر و نمونه غیر ایدئولوژیک موفق آن در سطح منطقه‌ای و جهانی، سه عامل دیگر در افول موقعیت ایدئولوژی به معنای رادیکال آن در جریان بهار عربی است. رفتار معترضین در تونس و مصر، نشان می‌دهد آن‌ها به شدت به ایدئولوژی‌های افراطی بدبین هستند و آن‌ها را در تعارض با حمایت جامعه جهانی از انقلاب خود و توسعه کشور در آینده می‌دانند. تجربه حکومت‌های قبلی به آن‌ها نشان داده که جریان‌های ایدئولوژیک، برخلاف ادعای خود، به جای توسعه و رفع فقر و فساد، به تعمیق عقب‌ماندگی و از بین رفتن امکانات و توانمندی‌های جامعه منجر می‌شوند (پتس، ۱۳۹۰). بیداری جوانان عرب، ریشه در آگاهی آن‌ها به بیکاری خود و بیماری جامعه‌شان دارد و با علم به ناتوانی ایدئولوژی در حل این معضلات، از آن دوری می‌کنند (روح، ۱۳۹۰: ۷۰). از این رو، به نظر می‌رسد یکی از بزرگ‌ترین قربانیان بهار عربی، ایدئولوژی‌های افراطی چپ و راست است. در این عرصه، تاکنون، هم گفتمان القاعده به حاشیه رفته و هم سوسیالیسم ملی‌گرا. حکومت‌های طرفدار غرب به همراه رژیم‌های اقتدارگرای متمایل به چپ، موقعیت خود را از دست داده‌اند. موقعیت گفتمان دموکراسی‌خواهی در جهان عرب رو به بهبودی است. نفی رژیم‌های استبدادی با گفتمان دموکراسی‌خواهی و ضدیت با اندیشه اقتدارگرای سکولار با گفتمان اسلام‌گرایی سازگار با اندیشه مدرن انجام می‌شود. آزادی‌طلبی و دموکراسی‌خواهی، یکی از خواسته‌های برجسته اعتراضات سیاسی در بهار عربی است که کارگزاران اصلی آن را جوانان تحصیل‌کرده‌ای تشکیل می‌دهند که ضمن آگاهی به دنیای مدرن، می‌توانند از ابزارهای آن برای پیشبرد اهداف و شکل دادن به جامعه بهتر استفاده کنند (Mulderig, 2011). به‌رغم حمایت دولت‌های غربی از حکومت‌های استبدادی تونس و مصر، بعد از جدی شدن اعتراضات اجتماعی، آن‌ها در دوراهی حمایت از متحدان سابق و مخالفان این دولت‌ها قرار گرفتند که در پی شکل دادن به نظام دموکراتیک و مبتنی بر آرای مردم بودند. تصمیم‌گیری برای دولت‌های غربی در خصوص دولت‌های لیبی و سوریه که

مخالف غرب بودند، سهل تر بود، اما در مجموع، دولت‌های اروپایی و آمریکا از جریان‌های ضد دولتی و گفتمان دموکراسی‌خواهی مردم این کشورها حمایت می‌کنند و امیدوارند از این طریق بتوانند مانع روی کار آمدن دولت‌های اسلامی و احزاب و گروه‌های ضد غربی در این کشورها شوند (Rogin, 2011).

و: نظام سیاسی و پاسخگویی

افزایش قدرت فرد و کاهش کنترل اقتدار حکومتی در اثر وسایل نوین ارتباطی را در چهار زمینه تمرکززدایی، شفاف‌سازی در عرصه حکومت، اجبار سیستم سیاسی به پاسخگویی و گسترش توانایی‌های انتخاباتی می‌توان بررسی کرد که به اختصار هر یک از این‌ها را در ذیل بررسی می‌کنیم.

۱. تمرکززدایی و کاهش اقتدار دولتی

ملموس‌ترین و عینی‌ترین ابعاد تمرکززدایی را می‌توان در تعدد و کثرت ابداعات و نوآوری‌های فناورانه مرتبط با دریافت، تولید و پردازش و مصرف اطلاعات دید. در صورتی که تمرکز حکومتی زمانی میسر است که تعداد دروازه‌هایی که از طریق آن‌ها اطلاعات وارد سیستم سیاسی می‌شود، محدود باشد. گسترش حیرت‌آور تجهیزات الکترونیکی؛ نظیر تلویزیون کابلی، انواع دوربین‌های فیلم‌برداری، کامپیوترهای شخصی و شبکه جهانی ارتباطات ماهواره‌ای و صدها اختراع دیگر، جملگی گویای آن است که اول اینکه، با افزایش تنوع ابزارهای ارتباطی - اطلاعاتی، قدرت شبکه‌های مرکزی کم شده و ارتباطات به سوی عدم تمرکز گام برمی‌دارد و دوم اینکه مجموعه‌های تصمیم‌گیری که قبلاً با تعداد بسیار محدودی از منابع و گونه‌های اطلاعاتی روبه‌رو بودند، ناگزیرند برای تطبیق با شرایط جدید و مقابله با گستره بسیار عظیم اطلاعات، خود را نامتمرکز کنند، در غیر این صورت ظرفیت اندک نظام‌های تصمیم‌گیری هرگز نخواهد توانست وسعت پدیده دگرگونی‌های دنیای بیرون را تحت پوشش قرار دهد (الوین، ۱۳۷۱: ۵۳۹).

از نقطه نظر ماهوی، اهمیت یافتن دانایی و اطلاعات به عنوان منبع اصلی قدرت، عنصر کانونی تمرکززدایی سیاسی قلمداد می‌شود. چشم‌انداز عصر اطلاعات بیانگر آن است که برای اعمال قدرت بیش از هر چیز به شناخت نیاز بوده و در درازمدت آنچه به عنوان منابع کلیدی قدرت، تکلیف هر کشوری را روشن می‌کند، محصولات کار مغزی، مانند پژوهش علمی و فناوریانه، آموزش نیروی کار، نرم‌افزارهای پیشرفته و نظام مالی الکترونیکی است (الوین، ۱۳۷۰: ۲۸۵).

تحقق این امر به نوبه خود موجب می‌شود تا با عنایت به زاینده‌گی و پایان‌ناپذیری اطلاعات و نقش فناوری‌های نوین در گسترده شدن و انتشار آن میان بخش‌های مختلف دیوانسالاری و نظام تصمیم‌گیری، تعداد بیشتری به لحاظ دسترسی به اطلاعات بتوانند در فرایند سیاست‌گذاری و اخذ تصمیم، درگیر شوند. این دقیقاً همانند موج دوم تمدن بشری است که طی آن، فن‌سالاران با توجه به تخصصشان، کم‌کم عرصه تصمیم‌گیری به‌ویژه حوزه سیاست را در اختیار گرفتند. همچنین تنوع جریان‌های اطلاعاتی ضمن ایجاد گروه‌های تخصصی که هر یک در حوزه‌های خاصی صاحب‌نظرند به آن‌ها فرصت می‌دهد تا برحسب تخصص خود به تصمیم‌گیری و مشارکت بپردازند. در نتیجه، با توسعه کاربرد ابزارهای ارتباطی، توزیع گسترده اطلاعات و ایجاد کانون‌های بی‌شمار برخوردار از قدرت دانایی، نوعی سیستم غیرمتمرکز در جامعه ایجاد می‌شود.

به‌طور کلی گسترش روزافزون فناوری‌های اطلاعاتی، سیل بسیار عظیمی از داده‌ها را به سوی تصمیم‌گیرندگان روانه می‌کند. این حجم زیاد اطلاعات، نظام‌های حکومتی را ملزم می‌کند به عناصر ذی‌صلاح بیشتری رخصت دهند تا در پردازش و ارزیابی اطلاعات دخالت نمایند. آنچه در درون این حجم وسیع داده‌ها ایجاد می‌شود، تنوع است. تحت شرایطی که انقلاب ارتباطی حجم گسترده‌ای از اطلاعات متنوع را به جانب ساختار تصمیم‌گیری جاری می‌کند، به دلیل افزایش پیچیدگی فنی بسیاری از داده‌های مربوطه، یک حزب یا گروهی از نخبگان هرگز قادر نخواهند بود یک کارشناس حقیقی و اصلی در همه رشته‌های تکنولوژی نظامی، محاسبه‌گری قیمت، مانورهای سیاسی، تورم پولی، حمل و نقل شهری و ... باشند. در

کنار حجم و تنوع، سومین مسئله، سرعت است. امروزه تغییر بسیار سریع به مکانیسمی نیازمند است که بتواند در اسرع وقت اطلاعات مورد نیاز را دریافت، پردازش و تصمیم‌هایی همان‌قدر سریع را اتخاذ نماید (همان، ۱۳۷۰: ۲۸۵)؛ بنابراین چنین عملی، افراد زیاد و در عین حال متخصص می‌طلبد و دیوانسالاری‌ها خود را باید منعطف کنند.

در جلوه ساختاری، افزایش آگاهی‌های عمومی شهروندان و تقویت حس مشارکت سیاسی در آنان یک عامل زیربنایی به شمار می‌رود که نخبگان را وامی‌دارد تا نظریات و علایق گروه‌ها و دستجات غیردولتی را نیز در فرایند تصمیم‌گیری دخالت دهند. به یمن استفاده از وسایل جدید ارتباطی و کانال‌های متنوع و فراوان ارتباطی، دنیایی پدید آمده است که نظام حاکم را «باز» کرده است. همچنین امروزه گسترش دستاوردهای انقلاب اطلاعات از جمله میکروکمپیوترها باعث شده است تعداد بیشتری از شهروندان را به خدمت بگیرند. تکوین این تحول ضمن تمرکززدایی از ساختار ارتباطی جامعه با توسعه جریان‌های اطلاعات، شهروندان را آماده می‌سازد تا به اطلاعات بیشتر درباره نحوه عمل حکومت‌هایشان دسترسی پیدا کنند و به این ترتیب مشارکت افزون‌تری را در فراگرد سیاست‌گذاری طالب شوند (پورحسن، ۱۳۷۷: ۵۴).

۲. شفاف‌سازی عرصه حکومت

ویژگی اصلی دولتهایی که حاکمیت را به شیوه متمرکز اعمال می‌کنند، مخفی‌سازی و پنهان نگه‌داشتن اخبار و اطلاعات مربوط به جامعه و عملکرد حکومت است (ژان لویی، ۱۳۵۵: ۳۸) و این عمل رابطه‌ای خاص با مشروعیت آنان دارد. گسترش ارتباطات ماهواره‌ای و تأسیس بزرگراه‌های اطلاعاتی و شبکه‌های جهانی خبری، موجب ایجاد رخنه در درون ساختار حکومت‌ها شده و هرگونه اعمال سیاست پنهان‌کاری و مخفی‌سازی را بسیار مشکل می‌سازد. این وسایل جدید ارتباطی شهروندان داخلی و البته سایر اتباع دولت‌ها را قادر می‌کند با توسل به این ابزارها به حریم ممنوعه حکومت رخنه کرده و نسبت به تحولات و رخداد‌های سیاسی - اجتماعی جاری مطلع شوند (پورحسن، ۱۳۷۷: ۵۴).

۳. اجبار سیستم سیاسی به پاسخ‌گویی

دسترسی افراد به اطلاعات و شفاف بودن عرصه سیاست منتهی به پاسخ‌گویی نظام سیاسی می‌شود. در کلیه نظام‌های سیاسی، مجموعه‌ای از نهادهای تصمیم‌گیری وجود دارد که وظیفه آن‌ها، دریافت اطلاعات از محیط و پردازش آن‌ها جهت اتخاذ تصمیمات ضروری است. از این رو می‌توان تا حدی فرایند تصمیم‌گیری سیاسی را به یک نظام سبیرنتیک تشبیه نمود که طی آن با اتکا به رشته‌ای از فرایندهای ارتباطی، داده‌های معینی از محیط دریافت می‌شود، اطلاعات مورد پردازش قرار گرفته و به نوبه خود به صورت داده‌هایی از سوی نظام وارد محیط می‌شود. یک سیستم سبیرنتیک مجموعه‌ای هدفمند و مشتمل بر ساختارهای هدایت‌کننده‌ای است که آن‌ها را حوزه‌های تصمیم‌گیری می‌نامند. این حوزه‌ها اطلاعات دریافت‌شده را در چهارچوب پنداشته‌های قبلی ارزیابی نموده و بر اساس آن تصمیماتی اتخاذ می‌شود. میزان اطلاعات وارده به سیستم را «بار» و ظرفیت پاسخ‌گویی به اطلاعات دریافتی را «توانایی» می‌نامند. هراندازه که بار یا حجم اطلاعات افزون‌تر و وسیع‌تر باشد، برای ارائه پاسخ مناسب‌تر، به توانایی بیشتری نیازمند است. مناسبات میان بار و توانایی از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا موازنه بارها و توانایی‌ها، عنصر تعیین‌کننده قابلیت سیستم سیاسی برای ثبات و تداوم حیات آن به شمار می‌رود. علاوه بر این، تصمیمات در واقع به عنوان ترتیبات و تلاش‌هایی در نظر گرفته می‌شوند که هدف آن‌ها متوازن‌سازی رابطه بارها و توانایی‌ها است. بر این اساس سرعت، کارایی و تنوع ساختاری مجموعه‌های تصمیم‌گیری در حصول هدف مذکور و در نهایت تأمین شرایط بقای نظام سیاسی از اهمیتی حیاتی برخوردار است. چنان‌که تصمیم‌گیرندگان نتوانند از عهده بارها برآیند، ادامه موجودیت سیستم محل تردید خواهد بود (همان، ۱۳۷۷: ۵۵).

۴. شرکت افراد در فرایند سیاسی و گسترش توانایی‌های نامزدهای انتخابات

برای قرن‌ها، ماهیت متمرکز اعمال حاکمیت با پشتوانه‌های فلسفی و نظری، کوچک‌ترین فضایی برای فعالیت افراد در عرصه سیاست نگذاشته بود. ظهور تدریجی وسایل ارتباطی باعث دخالت بیشتر افراد در سیاست گردید و هرچه این وسایل رشد می‌یابد، قدرت افراد

به‌عنوان رأی‌دهندگان و کاندیدای برتر افزایش می‌یابد. هر اندازه افکار عمومی بیشتر کانون توجه قرار بگیرد، به همان اندازه حکومت از کاربرد خشونت پرهیز نموده و مجبور به پاسخ‌گویی می‌شود. قرن نوزدهم شاهد دو تحول عمده در فرایند شرکت افراد در سیاست شد: نخست ظهور حزب سیاسی به‌عنوان نهاد مرکزی شکل‌گیری و دست‌کاری افکار و دوم رشد بنیادی روزنامه‌ها به‌عنوان بستر ارتباطات سیاسی (همان، ۱۳۷۷: ۵۶). این عوامل به فرایند درخواست تقاضا از سوی مردم و حل و پاسخ‌دهی از طرف نظام سیاسی بهتر می‌تواند کمک کند.

نتیجه‌گیری

با توجه به موارد گفته‌شده، می‌توان گفت منطقه خاورمیانه و به دنبال آن نظام‌های سیاسی این منطقه، در حال گذار سیاسی می‌باشند. این روند مستلزم گذر زمان و همچنین برابری و همسان‌سازی فرایند تقاضا و عرضه درخواست‌ها خواهد بود و با توجه به فرایند گسترش ارتباطات و تأثیرات دیپلماسی عمومی ملت‌ها بر یکدیگر و همچنین گذار از مرحله سنتی، می‌توان در آینده این انتظار را داشت که نظام‌های سیاسی منطقه خاورمیانه، به فرایند درخواست تقاضاها پاسخگو خواهند بود و همچنین می‌توان تحول در نحوه تصمیم‌گیری در نظام سیاسی و حتی تغییر نظام سیاسی را متصور بود. همچنین نظام‌های سیاسی حاکمه باید برای حفظ قدرتشان و کسب مشروعیت به پاسخگویی و حل تقاضاهای مورد درخواست ملت‌هایشان پردازند.

فهرست منابع و مآخذ

الف. منابع فارسی

- الوین، تافلر، (۱۳۷۱)، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران.
- الوین، تافلر، (۱۳۷۰)، جابه‌جایی در قدرت، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، جلد اول.
- پتس، ولکر، (۱۳۹۰)، «هوشمندی اردوغان در سفر به مصر»، تارنمای دیپلماسی ایرانی، ۲۳ شهریور، در: <http://en.qantara.de/Departure-from-Ideology/17086c17587i1p39/index.Html>
- حسن‌پور، ناصر، (۱۳۷۷)، انقلاب ارتباطات و افزایش تقاضا از نظام سیاسی، تهران: انتشارات رسانه، سال نهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۷.
- دارمی، سلیمه، (۱۳۹۱)، اعتراض‌های مردمی در شمال آفریقا و خاورمیانه: دشواری‌های بحرین در مسیر اصلاحات، کتاب بیداری اسلامی، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و فرازی، مهدی، (۱۳۹۱)، «بیداری اسلامی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال نهم، ش ۲۸.
- روح، محمدجواد، (۱۳۹۰)، «نظریه‌ی بین‌الملل اسلامی»، مهنانه، شماره ۱۶، آبان، ص ۷۰.
- ژان‌لویی، سروان شرایبر، (۱۳۵۵)، نیروی پیام، ترجمه سروش حبیبی، تهران: انتشارات سروش.
- ساجدی، امیر، (۱۳۹۲)، بحران سوریه و دخالت قدرت‌های بیگانه، مطالعات روابط بین‌الملل، زمستان ۱۳۹۲، شماره ۲۴.
- سلیمانی، رضا (۱۳۹۱)، «رویکرد تئوریک به سیاست آمریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران و بیداری اسلامی در خاورمیانه»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال اول، ش ۲.
- سلیمانی، رضا و قاسمی، بهزاد، (۱۳۹۳)، مقایسه رویکرد انقلاب اسلامی و ایالات متحده به نقش مردم در بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه (۲۰۱۱-۲۰۱۴)، فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهشنامه انقلاب اسلامی» سال سوم: شماره ۱۱، تابستان ۱۳۹۳، صص ۶۴-۴۵.
- کتریان، ویکن، (۱۳۹۰)، «بحران عربی: غذا، انرژی، آب و عدالت»، ترجمه نوژن اعنضاد السلطنه، در آدرس: Www.Opendemocracy.net/.../Arab-crisis-food-energy-water-justice
- هینبوش، ریمنوند، (۱۳۹۰)، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، مترجم: رحمن قهرمانپور، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول، تابستان ۱۳۹۰.
- یزدان‌فان، محمود، (۱۳۹۰)، تحولات جهان عرب: صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره دوم، تابستان ۹۰.

ب. منابع انگلیسی

- Harfouch, Ali (2011) 'The Muslim Brotherhood and the Politics of Appeasement – OpEd', Eurasia Review, October 17. Available at: <http://www.eurasiareview.com/17102011-the-muslim-brotherhood-and-the-politics-of-appeasement-oped/>
- Mearsheimer.John (2011), Imperial by Design, The National Interest, No. 111, Jan / Feb.
- Mulderig, Chole (2011) 'Adulthood denied: youth dissatisfaction and the Arab spring', Pardee Center publications, No. 021, October; Available at: <http://docs.google.com/viewer?url=http://www.bu.edu/pardee/files/2011/10/21-IIB.pdf>
- Rogin, Josh (2011) 'Clinton confronts the paradox of America's role in the Arab Spring', the cable foreign policy, November 7; Available at: http://thecable.foreignpolicy.com/posts/2011/11/07/Clinton_confronts_the_paradox_of_america_s_role_in_the_arab
- Andoni, Lamis (2011) 'The resurrection of Pan-Arabism', Aljazeera, 11 Feb. Available at: www.aljazeera.com/indepth/2011/02/201121115231647934.html
- Eppel, Michael (1998) 'The elite, the Effendiyya, and the growth of nationalism and Pan Arabism in Hashemite Iraq, 1921-1958', International Journal of Middle East Studies, Vol. 30, No. 2, P. 227-250.
- MEQ (1996), 'Socialism's Last Defender', Middle East Quarterly, March, p. 93-94; Available at: <http://www.meforum.org/298/socialisms-last-defender>
- Mulderig, Chole (2011) 'Adulthood denied: youth dissatisfaction and the Arab spring', Pardee Center publications, No. 021, October; Available at: <http://docs.google.com/viewer?url=http://www.bu.edu/pardee/files/2011/10/21-IIB.pdf>
- Sheehi, Stephen (2004), Foundations of modern Arab identity, Florida: University Press of Florida.
- UNDP (2011), "International Human Development Indicators: Regional and National Trends in the Human Development Index 1970-2010: Arab States", Available at: <http://hdr.undp.org/en/data/trends/>
- Haeri, Niloofar (2003) Sacred language, ordinary people: dilemmas of culture and politics in Egypt, New York: Palgrave.
- Lahoud, Nelly and Anthony H. Johns, (eds.) (2005) Islam in world politics, London: Routledge.

